



بیانات رهبر معظم انقلاب

در دیدار دانشجویان بسیجی

۸۴/۰۳/۰۵

شماها جوانید. فردای این کشور متعلق به شماست. مدیریت‌ها متعلق به شماست. چرخ و پر عظیم اجرایی متعلق به شماست. باید آلیاژ خودتان را آن‌چنان مستحکم انتخاب کنید و بریزید که این مهره و این پیچ در این دستگاه بزرگ ساییده نشود و تبدیل به یک پیچ و مهره بی‌ارزش نشود. باید آن فکر را قوی کنید. فکر تنها کافی نیست؛ در میدان عمل هم باید وارد شوید.

بسم...الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جلسه‌ی بسیار گیرا و پُر جاذبه و شوق‌انگیزی است؛ جلسه‌ای که تشکیل‌دهندگان آن، جوانان فرزانه و بسیجی هستند. فرزاندگی دانشجویی و خصوصیات جوانی همراه با روحیات فرهنگ بسیجی، یک ترکیب بدیع و بسیار شوق‌انگیز است. شما این فرهنگ و این مجموعه و چهره‌ی انسانی و این الگو را نمایندگی می‌کنید.

درباره‌ی دانشجوی بسیجی حرف‌های زیادی در ذهن و دل هست که اگر اینها را به عنوان مناقب بسیجیان دانشجو تنظیم و بیان کنیم، شوق انسانهای متکی به منطق و استدلال به سوی بسیجی شدن در محیط دانشگاه‌ها مضاعف خواهد شد. بسیجی یک فرهنگ است و اگر بخواهیم این فرهنگ را در یک جمله تعریف کنیم، باید بگوییم پیشرو بودن در همه‌ی عرصه‌های اساسی زندگی. درست است که بعضی‌ها اصرار دارند بسیجی را در محیط دانشگاه و بیرون دانشگاه بد معنا کنند؛ اما از کسانی که حرف‌های بوقهای تبلیغاتی دشمنان این ملت را تکرار می‌کنند، انتظار زیادی نیست. مسأله این است که خود ما بفهمیم بسیجی یعنی چه.

بسیج یعنی به صحنه آمدن و به میدان آمدن. چه میدانی؟ میدان چالش‌های حیاتی و اساسی. میدان‌ها و چالش‌های اساسی زندگی چیست؟ فقط آن وقتی است که به کشوری حمله شود و مردم آن کشور به صحنه بیایند تا از مرزهای خودشان دفاع کنند؛ البته که نه؛ این فقط یکی از موارد به میدان آمدن است. آن وقتی هم که هویت ملی و سیاسی یک ملت مورد مناقشه قرار می‌گیرد، جای به میدان آمدن است. آن وقتی هم که به فرهنگ و اعتقادات و باورهای ریشه‌دار

یک ملت اهانت می‌شود و آن را تحقیر می‌کنند، جای به میدان آمدن است. آن وقتی هم که نسل برگزیده‌ی یک ملت احساس می‌کنند از قافله‌ی دانش عقب مانده‌اند و باید علاجی بکنند، جای به میدان آمدن

بسیجی یک فرهنگ است و اگر بخواهیم این فرهنگ را در یک جمله تعریف کنیم، باید بگوییم پیشرو بودن در همه‌ی عرصه‌های اساسی زندگی.

داشته باشد. نگاه کنید ببینید واقعاً چه کسی طرفدار انقلاب و طرفدار دین و طرفدار عدالت و طرفدار عدم تبعیض بین فقیر و غنی است؛ چه کسی کفایت و دنبالگیری و نشاط لازم را دارد؛ چنین کسی را پیدا کنید.

من پرروز هم گفتم که نباید دغدغه و وسوسه کرد. بعضی‌ها هستند که خیلی وسوسه می‌کنند - آیا این، آیا آن؟ آیا این، آیا آن؟ - آخرش هم یا مجبور می‌شوند به طاق جفت و استخاره متوسل شوند و یا اصلاً از خیر رأی دادن می‌گذرند. نه، انسان فکر می‌کند؛ به کسی می‌رسد و می‌گوید: خدایا! نتیجه‌ی تحقیقات من این است. من طبق حجت درونی خودم - که عقل و تفکر است - و بر اساس مشورتی که با دیگران داشته‌ام، رأی می‌دهم. خدای متعال قبول می‌کند؛ ولو این تشخیص، درست نباشد. بنابراین نباید وسوسه کرد. معیارها، معیارهای روشنی است. جوسازی و تبلیغات دروغین و براق و رنگین نباید انسان را از شناخت حقیقت دور بدارد.

البته یکی از معیارها هم این است که هرچه دشمنان این ملت می‌خواهند، عکس آن باید عمل کرد. چیزی که آنها می‌خواهند، خیر ملت نیست. آنها منافع خودشان را دنبال می‌کنند. بلندگویان استکباری دنیا که به مجلس هفتم اعتراض می‌کنند، همان کسانی هستند که مجالس صددرصد فرمایشی سلطنتی دوران شاه را قبول داشتند. الان هم نظامهایی را که در آنها اصلاً رأی‌گیری به معنای درست کلمه وجود ندارد، قبول دارند؛ اما به این مجلس اعتراض می‌کنند! چرا؟ چون آن، منافعشان را تأمین می‌کند؛ اما این، منافعشان را تأمین نمی‌کند. آنها دنبال منافع خودشان هستند. اگر جهتی را نشان دادند و به جایی تمایلی داشتند، معلوم است که منافع آنها در آن است؛ که درست نقطه‌ی مقابل منافع ملت و نظام جمهوری اسلامی است و باید با آن مخالفت کرد؛ همان معیاری که امام (رضوان... علیه) به ما گفتند.

انشاء... همه‌ی شما موفق و سالم باشید. خداوند همه‌ی شماها را حفظ کند و به پدر و مادرهایتان بیخشد. انشاء... عاقبت‌به‌خیر باشید و برای این کشور و آینده‌ی کشور عناصر برگزیده‌ای باشید.

والسّلام علیکم و رحمه... و برکاته

امریکایی‌ها - مثل یاوه‌گویی‌های همیشگی‌شان - باز شروع کرده‌اند که فلانی باید بیاید، فلانی باید نیاید؛ به شما چه نادان‌ها؟! نمی‌دانند که هر چه بگویند، مردم عکس‌اش عمل می‌کنند. می‌گویند: چرا نظارت هست؟ چرا فلان دسته نتوانسته‌اند بیایند؟ چرا فلان کس نتوانست بیاید؟ در کشورهای خودشان انواع و اقسام نظارت‌های استصوابی غلیظ به شکلهای پیچیده وجود دارد. در کشورهای غربی همه‌جا موانع حذفی فراوان وجود دارد. الان در امریکا یک نفر را نشان بدهند که در طول دوپست سال گذشته بیرون از دو حزب معروف امریکا سر کار آمده و رئیس‌جمهور شده. این معنایش چیست؟

در همه‌ی کشورهای اروپایی - تا آنجایی که ما خبر داریم - اصلاً اپوزیسیون قانونی وجود ندارد که با نظام و قانون اساسی و حرکت کلی و سیاست‌های کلی نظام مخالف باشد و در عین حال حق فعالیت هم داشته باشد. من در جمع دانشجویان کرمانی گفتم اختلاف سر این است که فلان مالیات را بگیریم یا نگیریم؛ این می‌گوید بگیریم، آن می‌گوید نگیریم؛ جنگ عراق برویم یا نرویم. اینهایی که در میدان هستند، در مبانی و اصول، همه‌شان یکی‌اند؛ در حالی که یقیناً عده‌ای هم مخالفند. به مخالف اصلاً میدان نمی‌دهند بیاید؛ منتها تبلیغات دست همان کسانی است که این میدان‌ها متعلق به آنهاست. روزنامه‌ها و تلویزیون‌ها و رادیوها در اختیار آنهاست و هر چه دلشان می‌خواهد، در این رسانه‌ها می‌گویند و می‌نویسند. خودشان این همه موانع حذفی و این همه نابرابری در زمینه‌های گوناگون سیاسی دارند، اما می‌گویند چرا شما اصلاً شورای نگهبان دارید؟!

یقیناً ورودی‌های میدان سیاست باید کنترل شود. میدان اداره‌ی کشور و مدیریت کشور است؛ مگر شوخی است؟ یک کشور را می‌خواهند دست یک نفر بسپارند؛ لذا باید ورودی‌های این میدان کنترل شود و معلوم گردد کسی که دارد می‌آید، کیست؛ اصلاً عرضه‌ی این کار را دارد یا ندارد؛ بعد، اعتقاد به این کار دارد یا ندارد؛ بعد، اصلاً می‌فهمد در کشور چه کار باید کرد یا نه.

ملاکهایی وجود دارد؛ باید کسانی باشند که این ملاکها را ببینند و بسنجند؛ قانون اساسی این را پیش‌بینی کرده. شما معیارها را می‌دانید. خوشبختانه کشور ما کشور جوانی است؛ لذا چهره‌ی جوان کشور اقتضاء می‌کند که یک نشاط خوب و قوی و جوانانه در کل دستگاه اجرایی وجود

است. آن وقتی هم که احساس بشود پایه‌های یک زندگی مطلوب و عادلانه در کشور احتیاج به تلاش دارد تا ترمیم و یا استوار شود، جای به میدان آمدن است. آن وقتی هم که جبهه‌های فکری و فرهنگی دنیا برای تسخیر ملتها با ابزارهای فوق مدرن می‌آیند تا ملتی را از سابقه و فرهنگ و ریشه‌ی خود جدا کنند و براحتی آن را زیر دامن خودشان بگیرند، جای به میدان آمدن است. همه‌ی اینها انسانهایی را می‌طلبد که نیاز را احساس کنند؛ آدمهای گیج و غافل و سرگرم نیازهای حقیر اصلاً این نیازها را احساس نمی‌کنند. آن روزی هم که مرزهای ما به وسیله‌ی هزاران چکمه‌پوش نظامی تهدید می‌شد، در کشور ما کسانی بودند که اگر به آنها گفته می‌شد خاک و وطن و ملت و حیثیت و غیرت ما را دارند لگدکوب می‌کنند، تو هم بیا کاری بکن، می‌گفت برو بابا، دلت خوش است! حواس‌اش به این نیاز نبود و حس نمی‌کرد که چنین نیازی وجود دارد. پس اول، احساس نیاز است.

بعد از احساس نیاز، آمادگی است. همه آماده نیستند از راحتی و حضور پای بخاری گرم در زمستان یا کولر خنک در تابستان صرف‌نظر کنند؛ همه حاضر نیستند برای خودشان دشمن بتراشند؛ همه حاضر نیستند در یک راه دشوار عرق بریزند و سنگلاخ‌ها را بنوردند؛ انسانی با همت و با اراده می‌خواهد. پس عزم و اراده‌ی کار کردن و گذشت از راحتی و آسایش هم یک شرط است.

شرط دیگر این است که در مقابل این حرکت و کار، از کسی مزد نخواهد. مزد، مربوط به جایی است که کسی از بیرون به ما انگیزه می‌دهد - این کار را بکن، این پول را بگیر - وقتی ما از درون و عمق جان و از عشقمان انگیزه می‌گیریم، از چه کسی می‌خواهیم مزد بگیریم؟ مزد دادن، تحقیر ماست؛ تحقیر انسانی است که از درون دارد می‌جوشد. اینها خصوصیات یک انسان بسیجی است؛ فرهنگ بسیج یعنی این. هیچ ملت باسرفی از وجود مجموعه‌ی بسیجی در درون خود بی‌نیاز نیست.

یک مجموعه‌ی بسیجی علاوه‌ی بر همه‌ی اینها، باید توان هم داشته باشد. درست است که بسیج ما در دوران جنگ و بعد از جنگ، پیرمردهای هفتاد ساله هم داشت؛ اما توان، نشاط و قدرت نوردیدن این راه‌های دشوار، غالباً مخصوص جوانان است. بنابراین مجموعه‌ی بسیجی، یک مجموعه‌ی جوان و یک چهره‌ی جوانی است.

این میدان‌ها، میدان فکر و دانایی و تولید علم است؛ میدان چالش‌های گوناگون برای جبران عقب‌ماندگی علمی است. یک نفر می‌آید فکر و شبهه و پیشنهاد فکری‌ای را در میان می‌گذارد؛ اگر بخواهیم درست انتخاب کنیم، باید بتوانیم آن را بشناسیم، بفهمیم، تجزیه و تحلیل کنیم و نقاط و بخش‌های غلط آن را کنار بزنیم؛ و اگر بخش درستی دارد، آن را بگیریم و با بخش‌های درست خودمان در هم بیامیزیم و مخلوق خودمان را ارائه دهیم. اگر هم عنصر درستی ندارد، همه‌اش را توی زباله‌دانی بریزیم.

قبل از انقلاب وقتی ما با جوانهای مؤمن دانشجو مواجه می‌شدیم - که آن وقت با ما در ارتباط بودند، مسجد ما می‌آمدند، خانه‌ی ما می‌آمدند و در مجامع ما شرکت می‌کردند - می‌دیدیم به برکت روشنفکری نو و پیشرفته‌ی اسلامی، در محیط دانشگاه حرف برتر را اینها می‌زدند. فعالان چپ آن روز در مواجهه‌ی با اینها می‌ماندند؛ این یک واقعیت بود. می‌دانید که آن روز تفکرات چپ و مارکسیستی به شکل ملایم‌ترش در محیطهایی مثل کشور ما به عنوان حرفهای نو ترویج می‌شد. البته نو هم نبود، اما به عنوان حرف نو ترویج می‌شد. به دانشگاه‌ها می‌آمدند و ماتریالیسم دیالکتیک و دیگر بحث‌های مارکسیستی را برای بچه‌ها شرح می‌دادند. بچه‌های مذهبی که ریشه‌ی فکرشان در پایه‌های قرآنی و تفسیری مستحکم شده بود، در دانشگاه‌ها مثل سدی در مقابل اینها بودند و مثل فولادی در دل حصار اینها نفوذ می‌کردند. این هم از میدان‌های چالش‌برانگیز ماست. پس در این چالش‌ها، چالش دانایی و علمی هست؛ چالش تولید فکر هست؛ چالش سازندگی و خدمت‌رسانی به مردم هست؛ چالش دفاع سیاسی هست؛ چالش تهاجم سیاسی هست؛ چالش دفاع نظامی هست. در این صحنه‌های متنوع چه کسی می‌تواند وارد شود؟ اگر کسی وارد این صحنه‌ها شد، پس فرزانه و کارآمد و توانا و پیشرفته است.

من چند سال قبل در یکی از دانشگاه‌ها گفتم روشنفکری در ایران بیمار متولد شد. اگر شما به تاریخچه‌ی روشنفکری نگاه کنید، این را تصدیق خواهید کرد. اصلاً روشنفکری در کشور ما از اول بیمار و وابسته به بیگانه متولد شد. الان هم عرض می‌کنم که مفهوم تجدد نیز در کشور ما بیمار و معیوب و معلول متولد شد. تجدد در کشور ما به چه معنا بود؟ این که عرض می‌کنم، مربوط به اواخر دوران قاجار است؛ بعد در دوره‌ی رضاخان و بقیه‌ی دوره‌ی پهلوی هم اوج

یک عنصر مؤمن در آنجا مسؤولیت تعیین‌کننده‌ای دارد؛ این را بنده در جاهای مختلف به تجربه مشاهده کرده‌ام. هر جا کارها لنگ است، به خاطر این است که در آن از این بی‌ایمانی‌ها و بی‌ریشه‌یی‌ها که منجر به نفع‌طلبی و فساد و تبعیض و رفیق‌بازی و امثال اینها می‌شود، وجود دارد. بنابراین در میدان عمل هم ما این فکر را آزموده‌ایم.

شماها جوانید. فردای این کشور متعلق به شماست. مدیریت‌ها متعلق به شماست. چرخ و پر عظیم اجرایی متعلق به شماست. باید آلباژ خودتان را آن‌چنان مستحکم انتخاب کنید و بریزید که این مهره و این پیچ در این دستگاه بزرگ ساییده نشود و تبدیل به یک پیچ و مهره‌ی بی‌ارزش نشود. باید آن فکر را قوی کنید. فکر تنها کافی نیست؛ در میدان عمل هم باید وارد شوید.

الان مسأله‌ی انتخابات ریاست جمهوری هم مطرح است؛ این خودش میدان عظیم و خیلی خوبی است. مسأله‌ی اول، مشارکت است. در زمینه‌ی مشارکت مردم، هر طور که می‌توانید، روی خانواده‌ها و دوستانتان کار کنید. مشارکت، یکی از اساسی‌ترین مسائل است. حضور مردم برای پیشرفت و صیانت کشور لازم است. نه این که اگر عده‌ی زیادی شرکت نکردند، اینها به نظام «نه» گفته‌اند؛ به هیچ وجه این طوری نیست. آنهایی که به خاطر «نه» گفتن به نظام نمی‌آیند، درصد خیلی کمی‌اند. یک عده به خاطر بی‌حالی نمی‌آیند؛ یک عده به خاطر بی‌حوصلگی نمی‌آیند؛ یک عده روز جمعه کار دیگری دارند و نمی‌آیند؛ اینها را شما راه بیندازید. و آلا کسانی که معتقد به نظام و قانون اساسی نیستند و دلشان برای بیگانگان و نفوذ آنها پر می‌زند و منتظر آمدن بیگانگان هستند، درصد بسیار کمی‌اند. خیلی‌ها ممکن است پای صندوق‌ها نیایند؛ به خاطر این که حوصله‌اش را ندارند، وقتش را ندارند، درست اهمیت قضیه را نمی‌دانند، متوجه تأثیر رأی خودشان نیستند یا به کسی که به او اطمینان و اعتماد کنند، نرسیده‌اند؛ یا کسی را هم که شناخته‌اند، نپسندیده‌اند؛ لذا نمی‌آیند. تلاش شما باید این باشد که مشارکت را به معنای حقیقی کلمه حداکثری کنید. شما دانشجویید، فرزانه‌اید، روشنفکرید و معیارها را هم می‌دانید؛ بنابراین نگاه کنید ببینید با معیارهای جمهوری اسلامی، در میان نامزدهای انتخاباتی چه کسی کفایت و نشاط و توانایی لازم را دارد و می‌تواند وارد این میدان شود و با چالش‌های گوناگون دست و پنجه نرم کند و تحت تأثیر دشمن نیست و دشمن از آمدن او خوشحال نمی‌شود.

می‌ایستد. اگر جبهه است، می‌رود شهید یا جانباز می‌شود و با رنج دائم بدنی و با ملامت‌ها می‌سازد. اگر هم از جبهه برمی‌گردد، ایمان خود را در میان تندبادهای گوناگون حفظ می‌کند؛ این آدم عمیق است. ما از این گونه آدم‌های متکی به عمق هم کم نداریم. بعضی هم نه؛ متکی به عمق نبودند. بنابراین باید به تفکر اسلامی و تفکر بسیجی عمق داد.

بسیجی عدالت‌طلب است. عدالت‌طلبی فقط این نیست که انسان شعار عدالت‌طلبی بدهد؛ نه، باید این را واقعاً بخواهد. عدالت‌طلبی به این نیست که انسان رودرروی کسی بایستد و بگوید تو عدالت‌طلب نیستی؛ نه، این، ساز و کار دارد. باید جامعه به نقطه‌ای برسد که سیاست‌های عدالت‌طلبانه در آن طراحی شود و دستگاه اجرایی طوری باشد که سیاست‌های عدالت‌طلبانه فرصت عملیاتی شدن و اجرایی شدن پیدا کند؛ و آلا خیلی سیاست‌های عدالت‌طلبانه هم مطرح می‌شود؛ اما سازوکار، آدم‌ها، مهره‌ها، قلم‌به‌دست‌ها و امضاءکننده‌ها یا علاقه‌دارند، یا اعتقاد ندارند، یا همت ندارند، یا حال و حوصله ندارند، یا از همان قبیل «برو بابا دلت خوشه» است؛ لذا کارها متوقف و لنگ می‌ماند؛ بنابراین آن‌جاها را باید اصلاح کرد.

برای رسیدن به هر آرزوی بزرگ و هر هدف والایی، سازوکاری وجود دارد؛ این سازوکار را

برای رسیدن به هر آرزوی بزرگ و هر هدف والایی، سازوکاری وجود دارد؛ این سازوکار را باید جوان هوشمند فرزانه‌ی دانشجو پیدا کند.

باید جوان هوشمند فرزانه‌ی دانشجو پیدا کند. بحث جنبش نرم‌افزاری از همین قبیل است؛ بحث آزاداندیشی از همین قبیل است؛ بحث‌های گوناگونی که در زمینه‌های مختلف اجتماعی می‌شود، از همین قبیل است.

منطق ما قوی است. ما از لحاظ منطق در مقابل هیچ کس کم نمی‌آوریم؛ دیگران در مقابل ما کم می‌آورند. واقعیت‌های جامعه هم صحت آن منطق را نشان داده است. با این که در طول سالهای متمادی خرابکاری شده، جنگ و موانع بیرونی بوده، نفوذ آدم‌های ناباب در دستگاه‌ها بوده، بی‌همتی و بی‌حالی بعضی‌ها بوده؛ در عین حال هر جا ما با همان اصول و تفکرات انقلابی اصیل جلو رفته‌ایم، واقعاً پیش رفته‌ایم؛ نمونه‌های همین پیشرفت‌های صنعتی و علمی و گشایش‌های گوناگونی است که در کارها به وجود آمده. هر جا کار برجسته‌ای شد، انسان وقتی رفت، دید

حرکتی بود که الان دارم می‌گویم. در قاموس متجددین کشور ما «تجدد» به معنای تقلید از غرب بود. تقلید یعنی چه؟ یعنی شما بروید لباس کهنه‌ی کسی را بخرید و در روز عید به عنوان لباس نو نتان کنید. تفکرات قرن نوزدهمی فرانسه و انگلیس و بقیه‌ی مناطق اروپا وارد ایران شد. صد سال از بروز این تفکرات گذشته بود، اشکالات و خدشه‌ها و نسخ‌ها و ردهای فراوانی هم بر آن وارد شده بود؛ تازه

تجدد چیست؟ تجدد، پیشرو بودن است. نگاه کنید ببینید چه کم دارید، کجا خلأ دارید و این خلأ چگونه به بهترین وجه قابل پُر شدن است؛ ذهن خلاق خودتان را به کار بیندازید و آن خلأ را پُر کنید؛ این می‌شود پیشرفت.

آقایان متجدد ایرانی، آن روز رفتند سراغ همان تفکرات، همان روش‌ها و حتی همان منش‌های شخصیتی‌ظاهری؛ یعنی لباس پوشیدن، ریش گذاشتن، سیل گذاشتن و زلف گذاشتن. داگلاس نامی در یک گوه‌ی فرنگ پیدا شده بود و سیلش را به شکل خاصی اصلاح کرده بود؛ در ایران این سیل شد مُد؛ زمان جوانی ما بیتل‌ها خط ریش کج می‌گذاشتند؛ جوانهای ما بعد از آن که سالها از بروز چنین پدیده‌ای گذشته بود، از آنها تقلید می‌کردند! این، تجدد است؟! این، قهقرا رفتن و عقبگرد است؛ این که تجدد نیست.

البته مخالفت‌هایی هم که با این تجددها می‌شد، سطحی بود؛ این را هم به شما بگویم. نوع مخالفتی که با تجدد و موج تجددگرایی در ایران پیدا شد - چه در اواخر دوران قاجار، چه در دوران پهلوی - بنده آن را نمی‌پسندم؛ از قدیم هم این‌طور عکس‌العمل‌ها را نمی‌پسندیدم؛ چون سطحی برخورد می‌کردند. آنها در تقلید از غربی‌ها افراط می‌کردند، اینها هم در مقابل تحریم می‌کردند. زمان جوانی ما شعرهای عوامانه‌ای معروف بود. می‌گفتند:

با کارد و چنگال می‌خورند آب را / مسخره کرده‌اند همه طلاب را

چون معتقد بودند که آن وقت مثلاً روحانیون مخالف غذا خوردن با کارد و چنگال هستند؛ اینها هم از لُج آنها می‌خواهند آب را هم با کارد و چنگال بخورند! نه آن تجدد، تجدد بود؛ نه آن مواجهه و مقابله‌ی با تجدد، صحیح و عمیق و منطقی بود.

تجدد چیست؟ تجدد، پیشرو بودن است. نگاه کنید ببینید چه کم دارید، کجا خلأ دارید و این

خلاً چگونه به بهترین وجه قابل پُر شدن است؛ ذهن خلاق خودتان را به کار بیندازید و آن خلأ را پُر کنید؛ این می شود پیشرفت. این حرف، در لباس هست؛ در منش ظاهری هست؛ در فکر هست؛ در شیوهی اداری جامعه هست؛ در مسائل اجتماعی گوناگون هست؛ در مسائل سیاسی هست؛ در همه چیز این حرف جاری است؛ در آن جاهایی که عقل انسان قادر به حکم کردن و قضاوت کردن است. آن جایی که عقل میدانی ندارد - میدان تعبد و شرع است - باید متعبد به شرع ماند. اتفاقاً کسانی که پابند و متعبد به شرع ماندند، بعدها وقتی عقلشان بیشتر به کار افتاد، فهمیدند چرا شرع این حکم را کرده. یک روز بود که مسأله‌ی طهارت و نجاست، مسأله‌ی محرم و نامحرم، مسأله‌ی عبادت و نماز و خشوع مورد سؤال بود؛ بعد که فکرها بیشتر پیشرفت کرد، فهمیدند اینها هم فلسفه‌ها و حکمتهای طبیعی دارد؛ بالاتر از آن، حکمتهای انسانی دارد.

انسان بی خشوع، انسان منقطع از خدا و انسان بی معنویت، همین انسان بی هویتی می شود که امروز شما در اروپا و امریکا دارید مشاهده می کنید؛ همه چیز دارند بجز عدالت و آسایش و انسانیت و

شماها آن روز را می بینید که همین غرب، همین اروپا و امریکا، به آن نقطه‌ی شیب تند سقوط رسیده‌اند و دیگر نمی توانند خودشان را کنترل کنند؛ لذا ساقط خواهند شد.

احترام به حقوق انسانها؛ یعنی مدنیت جنگلی. صریحاً هم می گویند چون قدرت داری، باید اقدام کنی؛ چون تفنگ دستت هست، باید بزنی؛ اخلاق هیچ معنایی ندارد. البته این تازه اول

کارشان است؛ هنوز به نقطه‌ی شیب تند سقوط نرسیده‌اند؛ اما خواهند رسید؛ این را من به شما عرض کنم. شماها آن روز را می بینید که همین غرب، همین اروپا و امریکا، به آن نقطه‌ی شیب تند سقوط رسیده‌اند و دیگر نمی توانند خودشان را کنترل کنند؛ لذا ساقط خواهند شد.

تجدد و نوگرایی حقیقی و باز کردن میدان‌های تازه‌ی زندگی، مطلوب اسلام است؛ اصلاً اسلام این را از انسان خواسته؛ این به برکت تأمل، تعمق، کار درست، کارفکری، تلاش عملی، مجاهدت، استقبال از کار و از خطر در همه‌ی میدان‌ها، و همتها را بلند کردن به دست می آید. این کارها مربوط به کیست؟ مربوط به بسیج است. اگر بسیج را درست معنا کنیم، همین است. بسیج همچنین یعنی انسان باهمتی که غیرت دینی و دانایی فکری و نیازشناسی و ابتکار و جوشش ذهنی و خلاقیت دارد و وارد میدان می شود.

بسیج دانشجویی طبیعتاً مظهر تام و تمام این مفاهیم است. همت شما باید این باشد که این عرصه‌ی اساسی را تأمین کنید. از هیچ چیز هم نباید بیمناک باشید. نه این که ملاحظه نکنید - ملاحظه، یعنی عقل را به کار گرفتن؛ این همیشه لازم است - اما آن چیزی را که حق تشخیص می دهید، باید مطالبه کنید. نه فقط خواستن با زبان و با شعار - البته یک وقت شعار لازم است، یک وقت هم لازم نیست - باید کار و تلاش هم کرد.

من به شما برادران و خواهران عزیز - که فرزندان من هستید - مؤکداً توصیه می کنم که به عمق‌ها توجه کنید و آن را بطلیبید؛ از ظواهر هم دست نکشید. این خطاست که کسی خیال یا توهم کند که باید باطن را درست کرد، ظاهر مهم نیست؛ نخیر، همین ظاهر، انسان را به وادی‌های گوناگونی می کشاند. ظاهر دینی، ظاهر اسلامی، پابندی به تعبد دینی، همین مجالس دعا، همین مجالس توسل به ائمه علیهم‌السلام لازم است؛ منتها همه‌ی اینها را با دانایی همراه کنید. در مجلس روضه‌خوانی و سینه‌زنی بسیج وقتی شعر خوانده می شود، باید با معنا، با مضمون، جهتدار و همراه با درس باشد. وقتی در آن جا سخنرانی می شود، باید در جهت تعمیق فکر و اندیشه باشد. وقتی نماز جماعت می خوانید، نماز شما باید همراه با توجه به پروردگار و خشوع در مقابل او باشد. وقتی اعتکاف می کنید، وقتی روزه می گیرید، وقتی اجتماعات مذهبی تشکیل می دهید، باید همراه با توجه به خدای متعال و همراه با اخلاص باشد. کلید موفقیت اینهاست. اگر این نباشد، همان چیزی بر سر انسان خواهد آمد که دیدید بر سر عده‌ای آمد. عده‌ای در اول انقلاب خیلی تند و داغ و پُرشور بودند، اما متأسفانه فکر دینی آنها عمق نداشت؛ با اولین باد سردی که از طرف تبلیغات دشمنان آمد، برگ و بار انقلابی‌شان ریخت و جوشش انقلابی‌شان تمام شد! بعضی‌ها صدو هشتاد درجه این طرف غلتیدند. من یک وقت به یکی از این آقایان گفتم که شماها اوایل انقلاب در زمینه‌ی مسائل اقتصادی چپ چپ بودید و ما از تندروی‌های چپ‌گرایی شما را منع می کردیم؛ اما الان شما رفته‌اید منتها لیه جهت مقابل، و شده‌اید راست راست! ما همان جایی که قبلاً بودیم، ایستاده‌ایم و باز شما را از تندروی‌های راست‌گرایانه منع می کنیم! این به خاطر نداشتن عمق است؛ به این دلیل است که ریشه‌ی اعتقادی و فکری وجود ندارد.

کسی که ریشه‌ی اعتقادی دارد، براساس اعتقادش حرکت می کند و در میدان‌های گوناگون